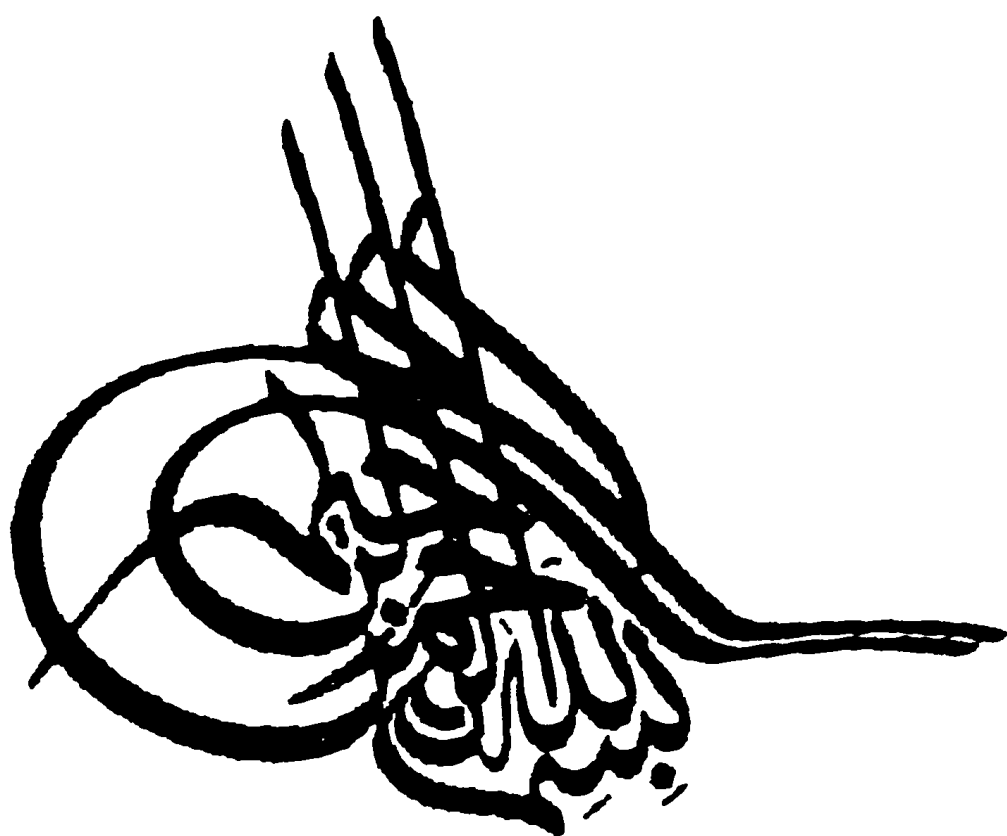


دوبیتی‌های
بابا طاهر





دوبیتی های

باباطاهر

تهیه و تنظیم
انتشارات نسیم حیات

باباطاهر، قرن ۵ ق
[دیوان] باباطاهر عریان
نسیم حیات، ۱۳۸۵

ISBN: 964-7151-93-4

۱۲۸ ص

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. شعر فارسی - - قرن ۵ ق. ب. عنوان

PIR۴۶۰۰

۸فا۱/۲۲

د ۱۱۴ ب

۱۳۸۵

دو بیت‌های باباطاهر عریان

● تهیه و تنظیم: انتشارات نسیم حیات ● ناشر: نسیم حیات

● چاپ: ثامن‌الائمه ● نوبت و تاریخ چاپ: دوم / ۱۳۸۵

● تیراژ: ۵۰۰۰ جلد ● قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال

● شابک: ۹۶۴-۷۱۵۱-۹۳-۴

———— مرکز پخش ————

قم. میدان معلم. بلوار سمیه. خیابان شهیدین. پلاک ۸۷

تلفن: ۷۷۴۶۳۳۳ - ۰۲۵۱ تلفکس: ۷۷۴۹۵۳۴ - ۰۲۵۱

باباطاهر

(مقبره او)

مقبره باباطاهر در کنار همدان در سمت غربی شهر در محله معروف به بن بازار در بالای تپه که ۵ ذرع تقریباً ارتفاع دارد بقعه امام زاده حارث بن علی واقع شده منظره این تپه خیلی مفرح و دل گشاست چه از طرفی کوه الوند با یالاهاو سلاسلش در مقابل این تپه با وقار مخصوصی خود نمایی می کند و از طرفی زمین های صیفی کاری و زراعتی همدان با طروات و خضارت دلپذیری در مقابل این تپه واقع شده است در مقابل مقبره بنائی است مرکب از چند اطاق تشکیل شده است.

جنب قبر باباطاهر قبر دایه‌اش و قبر حاج
میرزا علیقلی کوثری است که از عرفا و
مشاهیر همدان است، مقبره باباطاهر
مشمول است بر چند حجره که غالباً
دراویش در آن منزل کرده‌اند و با بخارت
و دودهای غلیظ آنها را کثیف کرده‌اند.
مقبره باباطاهر در ایام هفته مخصوصاً
شب‌های جمعه زیارتگاه مردمان مسلک
این شهر می‌باشد، قبر باباطاهر را
ضریحی ساده از چوب احاطه کرده
است.

اشعار

بابا طاهر عریان

۱

تن محنت کشی دیرم خدایا
دل حسرتی کشی دیرم خدایا
ز شوق مسکن و داد غریبی
بسینه آتشی دیرم خدایا

۲

بی ته یا رب ببستان گل نرویا
اگر رویا کشش هرگز نرویا
بی ته هر کس بخنده لب گشایه
رخش از خون دل هرگز نشویا

۳

ببندم شال و می پوشم قدک را
بنازم گردش چرخ و فلک را
بگردم آب دریاها سراسر
بشویم هر دو دست بی نمک را

۴

ته که نابرده علم سموات
ته که ناخوانده علم سموات
ته که نا برده ره در خرابات
ته که سود و زیان خود نزاری
بیاران کی رسی هیئات هیئات

۵

اگر دل دلبر و دلبر کدام است
وگر دلبر دلودل راچه نام است
دل و دلبر بهم آمیته و ینم
تونم دل که و دلبر کدام است

(۸)

۶

شب تاریک و سنگستان مومست
قدح از دست موافتاده و نشکست
نگه دارنده اش نیکو نگهداشت
و گرنه صد قدح نفتاده بشکست

۷

عزیزا کاسه چشمم سرایت
میان هر دو چشمم خاک پایت
از آن ترسم که غافل پانهی بار
نشیند خار مژگانم بی پایت

۸

بود درد مو و درمانم از دوست
بود وصل مو و هجرانم از داوست
اگر قصابم از تن و اکراه پوست
جدا هرگز نگردد جانم از دوست

(۹)

ته دوری از برم دل در برم نیست
 هوای دیگری اندر سرم نیست
 هوای دیگری اندر سرم نیست
 بجان دلبرم کز هر دو عالم
 تمنای دگر جز دلبرم نیست

خرم کوهان خرم کوهان خرم دشت
 خرم آنان که این الایان گشت
 و سی هندوسی شندوسی یند
 همان کوه و همان هامون همان دشت

بهار آمد به صحرار و درو دشت
 جوانی هم بهاری بود و بگذشت
 سر قبر جوانان لاله رویه
 دمی که مهوشان آین بگلگشت

۱۲

نمی‌پرسی زیار دلفکارت
که واکیان گذشت باغ و بهارت
ته یاد مو در این مدت نکنی
ندانم واکیان بی سر و کارت

۱۳

شیر مردی بدم دلم چه دونست
اجل قصدم کره و شیر ژیونست
زمو شیر ژیان پرهیز می‌کرد
تنم و امرک جنگیدن ندونست

۱۴

یکی برزیگری نالان در این دشت
بچشم خون فشان الاله می‌گشت
همی گشت وهمی گفت، ای دریغا
که باید کشتن و هشتن در ایندشت

(۱۱)

۱۵

نفس شومم بدنیا بهر آنست
که تن از بهر مور آن پرورانست
ندونستم که شرط بندگی چیست
هرزه بورم بمیدان جهانست

۱۶

دلی دیرم خریدار محبت
کز او گرم است بازار محبت
لباسی یافتم بر قامت دل
ز پود محنت و تار محبت

۱۷

قضا پیوسته در گوشم بواج
که این درد دل تو بی علاج
اگر گوهر به بی خواهان نداری
ههین این جان تو که بی رواج

(۱۲)

۱۸

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
هر آنچه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز پولاد
زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

۱۹

خرم آنان که از تن جان ندانند
ز جانان جان ز جان جانان ندانند
بدردش خو کرن سالان و ماهان
بدرد خویشتن درمان ندانند

۲۰

هر آنکس عاشق است از جان نترسد
عاشق از گُنده و زندان نترسد
دل عاشق بود گرگ گرسنه
که گرگ از هی هی چوپان نترسد

(۱۳)

۲۱

خوشا آنان که هر شامان تِه وینند
سخن واتر کرن واتِه نشینند
گرم دسرس نبی آیم ته وینم
بشم آنان بوینم که تِه وینند

۲۲

خوشا آنان که واتِه هم نشینند
همیشه با دل خرم نشینند
بود این رسم عشق و عشق بازی
که گمستاخانه آیندوته وینند

۲۳

خوشا آنان که از پا سر نذ وند
میان شعله خشک وتر ندونند
کنشت و کعبه و بت خانه و دیر
سرائی خالی از دلبر ندونند

۲۴

لاله کاران دگر لاله مکارید
باغبان دو دست از گل بدارید
اگر عهد گلان این جو که دیدم
بیخ گل بر کنید و خار بکارید

۲۵

مکن کاری که بر پا سنگت آید
جهان با این فراخی تنگت آید
چو فردا نامه خوانه ناله خواهند
ترا از نامه خواندن تنگت آید

۲۶

غم عشقت بیابان پرورم کرد
هوای بخت بی بال و پرم کرد
بموگفتی صبوری کن صبوری
صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد

(۱۵)

۲۷

الهی گردن گردون شود خرد
که فرزند جهان را جملگی برد
یکی نایه فلانی زنده وابی
همه گویند فلان ابن فلان مرد

۲۸

دگر شوشد که مو جانم بسوزد
گریبان تا بدامانم بسوزد
برای خاطر یک سبز رنگی
همی ترسم که ایمانم بسوزد

۲۹

خوشا آنان که سودای تو دیرند
سر پیوسته در پای تو دیرند
که بدل دیرم تمنای کسانی
که اندر دل تمنای تو دیرند

(۱۶)

۳۰

خوشا آنان که هر از بر ندانند
نه حرفی و انویسند نه بخوانند
چو مجنون رو نهند اندر بیابان
در این کوهها رون آهو چرانند

۳۱

مو که یارم سر یاری ندارند
مو که در دم سبکباری ندارند
هنو واجن که یارت خواب تازه
چینو خوابه که بیداری ندارد

۳۲

شوانم خواب در مرز گلان کرد
گلم واجید و خوابم رازیان کرد
باغبان دید که موگل دوست دیرم
هزاران خار بر گل پاسبان کرد

۳۳

گیج و ویجم که کافر گیج میراد
چنان گیجم که کافر هم مویناد
براین آئین که مورا جان و دل داد
شمع پروانه را پرویج میداد

۳۴

دلم بی وصل ته شادی مبیناد
بغیر از محنت آزادی مبیناد
خراب آباد دل بی مقدم ته
الهی هرگز آبادی مبیناد

۳۵

مرا نه سر نه سامان آفریدند
پریشانم پریشان آفریدند
پریشان خاطران رفتند در خاک
مرا از خاک ایشان آفریدند

(۱۸)

۳۶

الاله کوهسارانم تهئی یار
بنفشه جو کنارانم تهئی یار
الاله کوهساران هفته بی
امید روزگارانم تهئی یار

۳۷

فلک زار و نزارم کردی آخر
جدا از گلعدارم کردی آخر
میان تخته نردم نشاندی
شش و پنجی بکارم کردی آخر

۳۸

مو آن رندم که نامم بی قلندر
نه خوان دیرم نه مان دیرم نه لنگر
چو روز آیه بگردم گرد کویت
چو شو آیه بخشان و انهم سر

۳۹

بدل نقشه خیالت در شب تار
خیال خط و خالت در شب تار
مژه کردم بگرد دیده پرچین
که تا وینم جمالت در شب تار

۴۰

مسلمانان سه درد آمو بیکبار
غریبی و اسیری و غم یار
غریبی و اسیری سهل و آمو
غم یار مشکله تا چون شود کار

۴۱

جره بازی پدم رفتم بنخبیر
سیه دستی زده بر بال مو تیر
بوره غافل مچر در چشمه ساران
هر آن غافل چره غافل خوره تیر

(۲۰)

۴۲

دل مو بی تِه دایم بی قراره
بجز آزار مو کاری نداره
دودس بر سرزند چون طفل بدخو
ز هجرت روز و شواینش مداره

۴۳

دیدم آلاله در دامن خار
واتم الیای کی چینمت بار
بگفتا باغبان معذور میدار
درخت دوستی دیر آورد بار

۴۴

دمی بوره بوین حالم ته دل بر
دلم تنگه شبی با مو بسر بر
ته گل بر سر زنی ای تو گل مو
بجای گل زخم مو دست بر سر

(۲۱)

۴۵

دلم زارو دلم زارو دلم زار
طبسپم آورید دردم کرید یا
طبسپم چون بوینه بر موی زار
کره درمون دردم را بناچار

۴۶

توئی لو شکرین و یاسمین بر
مو آن تن آذرینم دیدگان تر
از آن ترسی در آغوشم بیائی
که آدرسیم گدازه ز آب شکر

۴۷

گلش در زیر سنبل سایه پرور
نهان قامتش نخلی است نوبر
ز عشق آن گل رخسار سوری
چو بلبل، ناله و افغان بر آور

(۲۲)

۴۸

مو که سر در بیابانم شو و روز
سرشک از دیده بارانم شو و روز
نه تب دیرم نه جایم میکنه درد
همی دونم که نالانم شو و روز

۴۹

ته که زونی بمو چاره بیاموز
که این تیره شوان واکه کرم روز
گهی واژم که هرگز وانبی روز

۵۰

بوره بلبل بنالیم از سر سوز
بوره عشق سحر از مو بیاموز
تو از بهر گل پنجروزه نالی
مو از بهر دلارامم شو و روز

(۲۳)

۵۱

خداوندا بفریاد دلم رس
کس بیکس توئی مومانده بیکس
همه گویند طاهر کس نداره
خدا یار منه چه حاجت کس

۵۲

غم درلد مو از عطار میپرس
درازی شو از بیمار میپرس
خلایق جملگی احوال پرسند
نه که جان و دلی یکبار میپرس

۵۳

شوتار است و گرگان میزنن میش
دوزلفونت حمایل کن بوره پیش
از آن کنج لبِت بوسی بموده
بگو راه خدا دادم بدرویش

(۲۴)

۵۴

گلی که خو بدادم پیچ و تابش
بآب دیدگانم دادم آبش
بدرگاه الهی کی روا بو
گل از مو دیگری گیره گلابش

۵۵

دلادنگم دلادنگم دلادنگ
زدستم شیشه ناموس بر سنگ
همه واژن بمویی نام و ننگی
کسی که عاشقه چش نامو چش ننگ

۵۶

دلی دیرم دلی دیوانه و دنگ
نزونم مو که دیرم نام یا ننگ
از این دیوانگی روزی بر آیم
که در دامان دلبر بر زنم چنگ

(۲۵)

۵۷

خوش آنروزی که قبرم میگیره تنگ
ببالین سرم خشت و گل و سنگ
دو پا در قبله و جان در بیابان
تنم بامار و موران میکره جنگ

۵۸

وای آنروزی که درگورم کرن تنگ
وریژن بر سرم خاک و خس و سنگ
نه پای آن که از ماران گریزم
نه دست آنکه با موران کنم جنگ

۵۹

دلا پوشم ز دستت جامه نیل
نهم داغ غمت چون لاله بر دیل
دم از مهرت زنم همچون دم صبح
از این دم تا دم صور سرافیل

(۲۶)

۶۰

خداوندا مو بیزارم از این دل
شو و روزان در آزارم از این دل
ز بس نالیدم از نالیدنم تنگ
ز مو بستان که بیزارم از این دل

۶۱

چرا آزرده حالی ایدل ایدل
مدام اندر خیالی ایدل ایدل
برو کنجی نشین شکر خدا کن
که شاید کامیابی ایدل ایدل

۶۲

مگر شیر و پلنگی ایدل ایدل
بمو دایم به جنگی ایدل ایدل
اگر دستم رسد خونت بریجم
بوینم تا چه رنگی ایدل ایدل

(۲۷)

۶۳

لاله چین که بتان لاله چین دل
هرچه شان واته یس لاله چین دل
کر و کورم همه بیدانشم مو
نه که ذونو بیا و لاله چین دل

۶۴

بشم واشم که تا یاری کره دل
به بختم گریه و زاری کره دل
بگردی و نجوئی یاری چون مو
که از جان و دلت یاری کره دل

۶۵

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل
مطیع نفس شیطانی چه حاصل
بود قدر تو افزون از ملایک
تو قدر خود نمی دانی چه حاصل

(۲۸)

۶۶

ز بوی زلف تو مفتونم ای گل
ز رنگ و روی تو دلخونم ای گل
من عاشق از عشقت بی قرارم
تو چون لیلی و من مجنونم ای گل

۶۷

منم آن آجرین مرغی که فی الحال
بسو جم عالمی گر بر زخم بال
مصور گر کشد نقشم بدیوار
بسو جم عالم از تأثیر تمثال

۶۸

خدایا داد از این دل داد از این دل
که یکدم مونگشتم شاد از این دل
چو فردا داد خواهان داد خواهند
بگویم صد هزاران داد از این دل

الهی واکیشم واکیشم
 موکه بی دست و پایم واکیشم
 همه از در برانند با تو آیم
 تو گر از در برونی واکیشم

باین بی آشنائی برکیاشم
 باین بی خانمانی برکیاشم
 همه گر مو برونن واته آیم
 ته از در گر برانی واکیشم

الهی گر بواجم ورنواجم
 نه ذانی حاجتم را موچه واجم
 اگر بنوازیم حاجت روا کن
 اگر محروم سازی موچه ساجم

۷۲

اگر آئی بجانت وانوازم
وگر نائی ز هجرانت گدازم
بیا دردی که داری بر دلم نه
بمیرم یا بسوزم یا بسازم

۷۳

دو زلفونت بود تار ربابم
چه می خواهی از این حال خرابم
ته که با مو سر یاری نداری
چرا هر نیمه شو آئی بخوابم

۷۴

بروی دلبری گر مایلستم
مکن منعم گرفتار دلستم
خدا را ساریان آهسته میران
که مو وامانده این قافلستم

(۳۱)

۷۵

مو از قالوبلی تشویش دیرم
گنه از برك و باران بیش دیرم
اگر لاتقنطو دستم نگیره
موازیای ویلنا اندیش دیرم

۷۶

ز دست چرخ وارون داد یرم
هزاران ناله و فریاد دیرم
نشسته دستانم با خس و خار
چگونه خاطر خود شاد دیرم

۷۷

مو آن آزرده بی خانمانم
که آن محنت نصیب سخن جانم
مو آن سرگشته خارم در بیابان
که هر بادی وزد پیشش دوانم

(۳۲)

۷۸

بوره سوته دلان تا ما بنالیم
زدست یار بی پروا بنالیم
بشیم یا بلبل شیدا بگلشن
اگر بلبل ننالم ما بنالیم

۷۹

بصحرا بنگرم صحرا ته وینم
بدریا بنگرم دریا ته وینم
بهرجا بنگرم کوه و در و دشت
نشان از قامت رعنا ته وینم

۸۰

نمی دانم که زارم واکه واژم
غم سوز و گدازم با که واژم
چه واژم هر که ذونه بنکگره فاش
دگر راز و نیازم با که واژم

(۳۳)

۸۱

موکز سوته دلانم چون بنالم
موکز بی حاصلانم چون ننالم
نشسته بلبلان با گل بنالند
موکه دور از گلانم چون ننالم

۸۲

بوره سوته دلان گردهم آئیم
سخن واهم کریم غم و انمائیم
ترازو آوریم غمها بسنجیم
هر آن غمگین تریم وزین تر آئیم

۸۳

بوره یک شوم نورکن وثاقم
مهل در محنت و درد و فراقم
بطاق جفت ابروی ته سوگند
که مو جفت غم تا از تو طاقم

(۳۴)

۸۴

مو آن بحرم که در طرف آمد ستم
چو نقطه بر سر حرف آمد ستم
بهر الفی الف قدی برآیه
الف قدم که در الف آمد ستم

۸۵

مو که چون اشتراک قانع بخارم
خوراکم خار و خرواری بیارم
از این خرج قلیل و بار سنگین
هنوز از روی مالک شرمسارم

۸۶

بشم و اشم از این عالم بدرشم
بشم از چین و ماچین دورترشم
بر دل دار پیغامی فرستم
گر دوری خوشه من دورترشم

(۳۵)

۸۷

بوره روزی که دیدار ته وینم
گل و سنبل بدیدار ته چینم
بوره بنشین برم سلان و ماهان
که تا سیرت بوینم نازنینم

۸۸

بعشقت ای دلارا نگرو ستم
نوید وصل تو تانشنوستم
بدل تخم وفایت گشتم آخر
بجز اندوه و خواری ندروستم

۸۹

نزونم مو که سرگردان چرایم
گهی گریان و گهی نالان چرایم
همه درمانشان بی درد داران
نزونم مو که بی درمان چرایم

(۳۶)

۹۰

دلم زار و حزینه چون ننالم
وجودم آتشی نه چون ننالم
بمو و اجن که چون و چند نالی
چو مرگم در کمینه چون ننالم

۹۱

غمم غم بی و غمخوار دلم غم
غمم هم مونس و هم یار و همدم
غمم نهله که مو تنها نشستیم
مریزا بارک الله مرحبا غم

۹۲

بی ته گلشن چه زندانه بچشم
گلستان آذر ستانه بچشم
بی ته آرام و عمر و زندگانی
همه خواب پریشانه بچشم

(۳۷)

۹۳

خوش آن ساعت که دیدار تو وینم
کمند عنبرین تار تو وینم
نوینه خرمی هرگز دل مو
مگر آن دم که رخسار تو وینم

۹۴

دلم دور است و احوالش نزونم
کسی خواهد که پیغامش رسونم
خداوندا ز مرگم مهلتی ده
که دیداری بدیدارش رسونم

۹۵

بی ته بالین سیه ماره بچشمم
بی ته روزان شو تاره بچشمم
بی ته هر که شوم سیر گلستان
گلستان سر بسر خاره بچشمم

(۳۸)

۹۶

سرکوه بلند چندان نشینم
که لاله در آره مو بچینم
چو لاله بی وفا بو بی وفا بو
نگار بی وفا مو چون گزینم

۹۷

اگر چشمم بدوزی دو ته خواهم
وگر جسمم بسوخی سو ته خواهم
اگر باغم بری بر چیدن گل
گل هم رنگ و هم بوی ته خواهم

۹۸

مو که افسرده حالم چون بنالم
شکسته پرو بالم چون ننالم
همه گوین فلانی ناله کم کن
ته آئی در خیالم چون ننالم

(۳۹)

مواز جوریتان دل ریش دیرم
 ز لاله داغ بر دل بیش دیرم
 چو فردا نامه خوانان نامه خوانند
 مواز خجالت سری در پیش دیرم

۱۰۰

به آهی گنبد خضر بسوچم
 فلك را جمله سر تا پا بسوچم
 بسوچم ار ته کارم را بساجی
 چه فرمائی بساجی یا بسوچم

۱۰۱

بوره یکدم بنالیم و بسوچم
 از آن روئی که هر دو تیره روجیم
 ته بلبل حاش الله حثل مونی
 بنو جز درد و غم یک عمر روجیم

۱۰۲

همه عالم پر از گرده چه واجم
چو مودلها پر از درده چه واجم
سنبل گشته بیم دامان الوند
اونم از کا طالع زرده چه واجم

۱۰۳

باده بر گیرم و سیر گلان شم
کنار سبزه و آب روان شم
دو سه جامی خورم با شادکامی
وابم مست و بسیر لالیان شم

۱۰۴

دلم دردین و نالین چه واجم
رخم گردین و خاکین چه واجم
بگردیدم هفتاد و دو ملت
بصد مذهب منادین چه واجم

(۴۱)

۱۰۵

از آن انگشت نمای روزگارم
که دور افتاده از یار و دیارم
نزونم قصد جان کردن بنا حق
بجز بر سر زدن چاره ندارم

۱۰۶

از آن دل خسته و سینه فگارم
که گریان در ته سنگ مزارم
بواجندم که ته شوری نداری
سراپا شور دارم شر ندارم

۱۰۷

بشو محور رخ مه پاره هستم
بروز از درد و غم بیچاره هستم
تو داری در مکان خود قراری
مویم که در جهان آواره هستم

(۴۲)

۱۰۸

بدل درد غمت باقی هنوزم
کسی واقف نبو از درد سوزم
نبویك بلبل سوته به گلشن
بسوز مو نبود کافر بنروزم

۱۰۹

فلک کی بشنود آه و فغانم
بهر گردش زند آتش بجانم
يك عمری بگذرانم با غم و درد
بکام دل نه گردد آسمانم

۱۱۰

نزونی ای فلک که مستمندم
و آموپر بدمکه که دردمندم
بیک گردش که می کرد ببینی
چو رشته مو بسامانت ببندم

(۴۳)

۱۱۱

کنون داری نظر گو واکیانم
ز جور ت در گدازه استخوانم
بکه اندیشه‌ای بیداد بیشه
که آهم تیر بو ناله کمانم

۱۱۲

ز حال خویشتن مو بی خبر بیم
نزونم در سفر یا در حضر بیم
فغان از دست تو ای بی مروت
همین زونم که عمری در بدر بیم

۱۱۳

عزیزان ما گرفتار دو دردیم
یکی بدنقشی و دیگر که فردیم
نصیب ما نبو که ما ته وینیم
جمالت یک نظر نادیده مردیم

(۴۴)

۱۴

گلستان جای تو ای نازنینم
مو در گلخن بخاکستر نشینم
چه در گلشن چه در گلخن چه صحرا
چو دیده واکرم جز ته نوینم

۱۱۵

شوان استارگان یک یک شمارم
بوه نیمه شوان گوش واته دارم
پس از نیمه شوان که ته نیائی
بوران اشك از دیده بیارم

۱۱۶

ز عشقت آتشی در بوته دیرم
در آن آتش دل و جان سوته دیرم
سگت گریانهد بر چشمم ایدوست
بمژگان خاک راهش روته دیرم

(۴۵)

۱۱۷

هزاران غم به دل اندوته دیرم
بسینه آتشی افروته دیرم
یک آه سحرگاه از دل تنک
هزاران مدعی را سوته دیرم

۱۱۸

کافر مگر منی آلاله کارم
کافر مگر منی آبش بدارم
کافر مگر منی نامش برم نام
دو صد داغ دل از آلاله دارم

۱۱۹

غم عالم همه کردی ببارم
مگر مولوک مست سر قطارم
مهارم کردی و دادی بناکس
فزودی هر زمان باری ببارم

(۴۶)

۱۲۰

دلارا بی تو زار و ناتوانم
جگر پر خار و برخس دیدگانم
همان دستان که وا ته بو بگردن
کنونش چون مگس بر سر زنانم

۱۲۱

هزاران ملك دنیاگر بدارم
هزاران ملك عقبی گر بدارم
بوره ته دلبرم تا باته واژم
که بی روی تو آنراگر بدارم

۱۲۲

جگر پر درد تا کی آیم و شم^{روم}
ز وصلت خرد تا کی آیم و شم
چرا گوئی که در کویم نیائی
مو تا کی با رخ زرد آیم و شم

(۴۷)

۱۲۳

سرکوی تو تا چند آیم و شم
زوصلت بی نوا چند آیم و شم
سرکویت برای دیدن تو
نترسی از خدا چند آیم و شم

۱۲۴

داد از این دل که هرگز نی بکامم
داد از این دل که آزارد ملامم
داد از این دل که چون مرغان وحشی
دانه ناچیده هر روز بدامم

۱۲۵

بوره کز دیده جیحونی بسازیم
بوره لیلی و مجنونی بسازیم
فریدون عزیز از دست مو رفت
بوره از نو فریدونی بسازیم

(۴۸)

۱۲۶

مو که دورب از توام ز ناز بندم
یهود و بت پرستم گر بخندم
پس از عهد و وفایت ای دلارام
دگر عهد و وفا با کس نبندم

۱۲۷

تو خود گفتی که مو ملاح مانم
بآب دیدگان کشتی برانم
همی ترسم که کشتی غرق و ابو
در این دریای بی پایان بمانم

۱۲۸

بوره سوته دلا تا ما بنالیم
بیا پروانه با ما تا بنالیم
ز عشق آن گل رعنا بنالیم
ز دست یار بی پروا بنالیم

(۴۹)

۱۲۹

مو آن مستم که پا از سر نزونم
سر و پائی بجز دل بر نزونم
دلارامی کز و گیرد دل آرام
بغیر از ساقی کوثر نزونم

۱۳۰

شوی نالم شوی شوگیر نالم
زدست یار بی تدبیر نالم
گهی همچون پلنک تیر خورده
گهی چون شیر در زنجیر نالم

۱۳۱

فلک بر هم زدی آخر اساسم
زدی بر خمره نیلی لباسم
اگر داری برات از قصد جانم
بکن آخر از این دنیا اساسم

(۵۰)

۱۳۲

مو که مست او می انگور باشم
چرا از نازنینم دور باشم
مو که از آتشت گرمی نوینم
چرا از دود محنت کور باشم

۱۳۳

الهی دشمنت را خسته وینم
بسینه‌ای خنجری تا دسته وینم
سر شو آیم احوالش به پرسم
سر آیم مزارش بسته وینم

۱۳۴

اگر مستان مستیم از ته ایمان
اگر بی پا و دستیم از ته ایمان
اگر هند و اگر گبرار مسلمان
بهر ملت که هستیم از ته ایمان

۱۳۵

دلا چونی دلا چونی دلا چون
همه خونی همه خونی همه خون
ز بهر لیلی سیمین عذاری
چومجنونی چومجنونی چومجنون

۱۳۶

خوشا آنان نه سر داران نه سامان
نشینن هر دو پایچن بدامان
شوور روزان صبور ی پیش گیرن
بیا روی دل داران مدامان

۱۳۷

بعالم کس مبادا چون من آئین
مو آئین کس مبو در دین و آئین
هر آنکو حال موش باور نمی بو
مو آئین بی مو آئین بی مو آئین

(۵۲)

۱۳۸

بوره ایدل بوره یاری پشیمان
مکه کاری کز آن گردی پشیمان
یه دو روزی بناکامی سر آریم
باشه روزی که گل چینم بدامان

۱۳۹

دلم از دست ته نالانه نالان
اندرون دلم خون گشته یالان
هزاران قول با ما بیش کردی
همه قولان ته بالان بالان

۱۴۰

بی ته تلواسه دیرم بوره بوین
ز هر درکاسه دیرم بوره بوین
میم خون گریه ساقی ناله مطرب
مصاحب این سه دیرم بوره بوین

(۵۳)

۱۴۱

بیا جانا دل پر درد من بین
سرشک سرخ و رنگ زرد من بین
غم مهجوری و درد صبوری

۱۴۲

اگر دستم رسد بر چرخ گردون
ازو پرسم که این جونسست و آن چون
یکی را داده صد گونه نعمت
یکی را قرص جو آلوده در خون

۱۴۳

ته سرورزان مو سودای ته ورزان
گریبان بلرزان واته لرزان
کفن در گردنم صحرای محشر
هر آن دینان احوال ته پرسان

(۵۴)

۱۴۴

گلی گشتم پی الوند دامان
اوش از دیده دام صبح شامان
وقت آن بی که بویش وامو آئی
بره بادش بره سامان بسامان

۱۴۵

زیاد خود بیا پروا کریمان
از او گو التحبا وا که بریمان
که این تاب داره تا مو دارم
نداره تاب این سام نریمان

۱۴۶

بوره منت بریم ما از کریمان
بکشیم دست از اخوان لثیمان
کریمان دست در خوان کریمی
که بر خوانش نظر دارند کریمان

(۵۵)

۱۴۷

ز دست مو کشیدی باز دامان
ز کردارت نبی یک جو پشیمان
روم آخر بدامانی زنم دست
که تا از وی رسد کارم بسامان

۱۴۸

دلم تنگ ندانم صبر کردن
ز دل تنگی بوم راضی بمردن
ز شرم روی ته مو در حجابم
ند انم عرض حالم واته کردن

۱۴۹

آنکه بی خان و بی مانه منم من
آنکه برگشته سامانه منم من
آنکه شامان بانده میکره روز
آنکه روزش چو شامانه منم من

(۵۶)

۱۵۰

پشیمانم پشیمانم پشیمانم
کاروانی بوینم تا پشیمان
کهن دنیا به هیچ کسی نمانده
بهر ره کوله باری میکشیمان

۱۵۱

مو آن اسپیده بازم سینه سوهان
چراگاه مو بی سر بشن کوهان
همه تیغی بسوهان میگردن تیز
مو آن تیغم که یزدان کرده سوهان

۱۵۲

برندم همچو یوسف گر بزندان
ویا نالم ز غم چون مستمندان
اگر صد باغبان خصمی نماید
مدام آیم بگلزار تو خندان

(۵۷)

۱۵۳

نوای ناله غم اندو ته دو نو
غبار قلب خالص بوته دو نو
بوره سوته دلان واهم بنالیم
که قدر سوته دل دلسوته دونو

۱۵۴

دلی دارم که بهبودش نمی بو
نصیحت می کرم سودش نمی بو
بیادش میدهم نش می برد یاد
در آتش می نهم دودش نمی بو

۱۵۵

نسیمی کز بن آن کاکل آیو
مرا خوشتر ز بوی سنبل آیو
چو شوگیرم خیالت را در آغوش
سحر از بستم بوی گل آیو

۱۵۶

سری دارم که سامانش نمی بو
غمی دارم که پایانش نمی بو
اگر باورنداری سوی من آی
بوین دردی که درمانش نمی بو

۱۵۷

دلی دیرم دمی خرّم نمی بو
غمی دیرم که هرگز کم نمی بو
خطی دیرم مو از خوبان عالم
که یار بی وفا همدم نمی بو

۱۵۸

غم عشق ته کی در هر سر آیو
همائی کی بهر بوم و بر آیو
ز عشقت سرفرازان کام یابند
که خوراول بکھساران بر آیو

(۵۹)

۱۵۹

بوالله که جانانم توئی تو
بسلطانِ عرب جانم توئی تو
نمیدانم که چونم یا که چندم
همیدانم که درمانم توئی تو

۱۶۰

بهارم بی خزان ای گلبن مو
چه غم کنده ببوبیخ و بن مو
برس ای وس ته دل یکدم بدردم
تئی امروز دل تازه کن مو

۱۶۱

نیا مطلق بکارم این دل مو
بجز خوانابه‌اش نه حاصل مو
داره در موسم گل جوش سودا
چه پروائی کره اینجا دل مو

(۶۰)

۱۶۲

شوی نبود که دل پر غم نمی بو
ز آنکه دلبر دمی همدم نمی بو
هزاران رحمتِ حق باد بر غم
زمانی از دل موکم نمی بو

۱۶۳

وای از روزی که قاضیمان خدا بو
سر پل صراطم ماجرا بو
بنوبت بگذرند پیر و جوانان
وای از آن دم که نوبت زان ما بو

۱۶۴

بوره بوره که جانانم توئی تو
بوره بوره که سلطانم توئی تو
تو خود دانی که غیر از تو ندانم
بوره بوره که ایمانم توئی تو

(۶۱)

۱۶۵

شوتارت بویتم تار تارو
گرفته ظلمتش هر برج و بارو
خدایا روشنائی بر دلم ده
که تاوینم جمال هشت و چارو

۱۶۶

دلم از درد دایم دل غمینه
ببالین خشتم و بستر زمینه
همین جرمم که موته دوست دیرم
نه هرکت دوست دیره حالش اینه

۱۶۷

چو مویك سوتِه دل پروانهٔ نه
بعالم همچو مو دیوانهٔ نه
همه ماران و موران لانه دیرن
من دیوانه را ویرانهٔ نه

(۶۲)

۱۶۸

هزارت دل بغارت بر ته ویشه
هزارانت جگر خون کشته ویشه
هزاران داغ ویش از ویشم اشمر
هنی نشمرته از اشمرته ویشه

۱۶۹

دلم از عشق خوبان گیج و ویجه
مژه بر هم زخم خوناوه ریجه
دل عاشق مثال چوب تربی
سری سوجه سری خوناوه ریجه

۱۷۰

مسلسل گیسوان پرتاب مکره
خمارین نرگسان پر خواب مکره
همی خواهی که مهر از مو ببری
برینه رزگار اشتاب مکره

(۶۳)

۱۷۱

چه دیره اینکه دارش آذرینه
چه دشته اینکه خونخوارش زمینه
مگر بوم و بره مسکین دلانه
مگر صحرای عشق نازنینه

۱۷۲

مورا ای دل بر موباته کاره
وگر نه در جهان بسیار یاره
کجا پروائی چو مو سوته دیری
چو مو بلبل بگلزارت هزاره

۱۷۳

بی ته یکدم دلم خرم نمونه
وگر روی ته وینم غم نمونه
اگر درد دلم قسمت نمایند
دل بی درد در عالم نمونه

(۶۴)

۱۷۴

در این بوم و برانم پرورش نه
شوانم جا و روزانم خورش نه
سری دیرم که مغزی اندرونی
تنی دیرم که پروای سرش نه

۱۷۵

مورا درده دلم خو کرده واته
نذونی درد دل ای بی وفاته
بوره مو سوته دل واته سپارم
نه ذاتی با دل و دل زانه با ته

۱۷۶

سحر گاهان که اشکم لاوه گیرد
ز آهم هفت چرخ آلاوه گیرد
چنان ریزم زدیده اشک خونین
که گیتی سر بسر سیلاوه گیرد

(۶۵)

۱۷۷

دل عاشق به پیغامی بساچه
خمار آلوده با جامی بساچه
مرا کیفیت چشم تو کافی است
قناعت گر ببادامی بساچه

۱۷۸

غریبی سخت مرا دلگیر داره
فلک برگردنم زنجیر داره
فلک از گردنم زنجیر بردار
که غربت خاک دامنگیر داره

۱۷۹

دلم میل گل باغ ته دیره
سراسر سینه‌ام داغ تو دیره
بشم الاله زاران دل کرم شاد
دیم الا که هم داغ تو دیره

(۶۶)

۱۸۰

بدنیا مو نوینم کام بی ته
بدین هرگز نگیرم جام بی ته
بلرزم روز و شو چون بید مجنون
ندارم يك نفس آرام بی ته

۱۸۱

هر آن دلبر که چشم مست داره
هزاران چون منی پا بست داره
میان عاشقان آن ماه سیما
چون شعر من بلند و پست داره

۱۸۲

سحر گاهان فغان بلبلا نه
بیاد روی پر نور گلانه
ز آه مو فلك آخر حذر که
اثر در ناله سو ته دلانه

(۶۷)

۱۸۳

غم درد دل مو بی حساب
خدا زونه که مرغ دل کبابه
بنازم دست و بازوی ته جلاد
اگر قتلم کری والله ثوابه

۱۸۴

دل مو دایم اندر ماتم ته
بدل پیوسته بی درد و غم ته
چه پرسی که چرا قدت ببوخم
خمه قدم از آن پیچ و خم ته

۱۸۵

بدنیا مثل مو دلسوته نه
بدرد سوز غم ازوته نه
چسان بندم ره سیل دو دیده
که این زخم دلم لو سوته نه

(۶۸)

۱۸۶

ز غم جان و تنم درگیر و داره
سرم در رهن تیغ آبداره
ندارم اختیاری از چه جوشش
سرم موتاب این سودا نداره

۱۸۷

کجا بی جای ته‌ای یار دلخواه
که تا مو بسپرم آنجایگه راه
همه جا جای تو مو کور باطن
غلط واتم غلط استغفرالله

۱۸۸

سرم چون گوی در میدان بگرده
دلم از عهد و از پیمان بگرده
اگر دوران بنامردان بمونه
نشینم تا دگر دوران بگرده

(۶۹)

۱۸۹

بکس درد دل مو واتنی نه
که سنک از آسمان انداتنی نه
بمو واجن که ترک یار خود که
کسیس یارم که ترکش واتنی نه

۱۹۰

دل از مهتر نورزه بر چه ارزه
نخواهم دل مهر ته نورزه
گریبان هر که از دست گره چاک
بیك عالم گریبان وابیزه

۱۹۱

دل مو غیر ته دل بر نگیره
بجای جوهری جوهر نگیره
دل مو سوته و مر ته آذر
بتی با سو ته آذر در نگیرم

(۷۰)

۱۹۲

سرم سودای گیسوی ته داره
دلم هر مه روی ته داره
گر چشمم بماه نوکره میل
نظر بر طاق ابروی ته داره

۱۹۳

دلی دیرم چو مرغ پا شکسته
چو کشتی بر لب دریا نشسته
همه گوین که طاهر تار بنواز
صدا چون میدهد؟ تار گسسته

۱۹۴

نزانم لوط و عریانم که کرده
خودم جلاد و بیجانم که کرده
بده خنجر که تا سینه کنم چاک
به بینم عشق بر جانم چه کرده

(۷۱)

۱۹۵

وا بیدم پیر و برنائیم نمانده
بتن توش و توانائیم نمانده
بمو واجن بوره آلاله چین
بچینم چون که بینائیم نمانده

۱۹۶

دو چشمم را ته خون پالا کنی ته
کلاه عظم از سر وا کنی ته
اگر لیلی بپرسه حال مجنون
نظر او را سوی صحرا کنی ته

۱۹۷

مرا عشقت ز جان آذر براره
ز پیکر مشت خاکستر براره
نهال مهترت از دل گر ببرن
هزاران شاخ هر مو سر براره

(۷۲)

۱۹۸

درخت غم بجانم کرده ریشه
بدرگاه خدا نالم همیشه
عزیزان قدر یکدیگر بدویند
اجل سنك است و آدم مثل شیشه

۱۹۹

بلا رمزی ز بالای ته باشد
جنون قسمی ز سودای تو باشد
بصورت آفرینم این گمانه
که پنهان در تماشای ته باشد

۲۰۰

گرم رانی ورم خوانی ته زانی
ورم آخر بسوزانی ته زانی
ورم بر سر نهی الوند و میمند
نمیوازم خدا زانی ته زانی

(۷۳)

از آن روزی که ما را آفریدی
بغیر از معصیت چیزی ندیدی
خداوندا بحق هشت و چارت
ز مو بگذر شتر دیدی ندیدی

۲۰۲

ز کشت خاطر م جز غم نروئی
ز باغم جز گل ماتم نروئی
ز صحرای دل بی حاصل مو
گیاه نا امیدی هم نروئی

۲۰۳

من آن شمعم که اشکم آذرین بی
کسی که سوت ده دل اشکش همین بی
همه شو سو جم و گریم همه روز
ز ته شامم چنان روزم چنین بی

۲۰۴

بهار آئی بهر شاخی گلی بی
بهر باغی هزاران بلبل بی
بهر مرزی نیارم پا نهادن
مباد از مو بتر سوته دلی بی

۲۰۵

دلت ای سنگدل بر ما نسوجی
عجب نبود اگر خارا نسوجی
بسوچم نا بسوچانم دلت را
در آذر چوب تر تنها نسوجی

۲۰۶

بی ته اشکم ز مژگان تر آئی
بی ته نخل (حیاتم) بی بر آئی
بی ته در کنج تنهائی همه روز
نشینم تا که عمرم بر سر آئی

(۷۵)

خوشا آنان که الله یارشان بی
که حمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنان که دایم در نمازند
بهشت جاودان بازارشان بی

۲۰۸

الاله کوهساران هفته بی
بنفشه جو کناران هفته بی
منادی میکرم شهر و شهر و
وفائی گل عذاران هفته بی

۲۰۹

بلا بی دل خدایا دل بلا بی
گنه چشمان کرو دل مبتلا بی
اگر چشمان نکردی دیده بانی
چه دانستی دلم خوبان کجایی

(۷۶)

۲۱۰

کشیمان گر بزاری از که ترسی
برانی گر بخواری از که ترسی
به این نیمه دل از کس مونترسم
دو عالم دل ته داری از که ترسی

۲۱۱

هر آن باغی که نخلش سر بدربی
ملامش باغبان خونین جگر بی
بباید کندش از بیخ و از بن
اگر بارش همه لعل و گهر بی

۲۱۲

عاشق آن بی که دایم در بلابی
ایوب آسا بکرمان مبتلا بی
حسن آسا بنوشه کاسه زهر
حسین آسا شهید کربلا بی

(۷۷)

۲۱۳

دلاراهست پراز خاک و خشک بی
گذار ت بر سر چرخ و فلک بی
گر دستت برآید پوست از تن
بر آور تا که بارت کمترک بی

۲۱۴

شو تا رو بیابان پرورک بی
همه صحرا پراز خار و خشک بی
نباشد اندر این ره روشنائی
خوشا آنکس که بارش کمترک بی

۲۱۵

مسلسل زلف بر رو ریته دیری
گل و سنبل بهم آمیسته دیری
پریشان چون کری آن تار زلفان
بهر تاری دلی آویته دیری

(۷۸)

۲۱۶

ته که تا زنده بالا دلربائی
ته که بی سرمه چشمان سرمه سائی
ته که مشکین دو گیسو در قفائی
بمو واجی که سرگردان چرائی

۲۱۷

اگر دردم یکی بودی چه بودی
اگر غم اندکی بودی چه بودی
ببالینم حبیبی یا طبیبی
از این هر دو یکی بودی چه بودی

۲۱۸

دو چشمانت پیاله پر زمی بی
دو زلفانت خراج ملک ری بی
همی وعده کری امروز و فردا
ندونم مو که فردای تو کی بی

(۷۹)

۲۱۹

دلم بی عندلیب خوش نوائی
که مینالد ز غم هر صبح گاهی
بشاخ گل سحر بلبل همی گفت
که ای گل بی وفائی بی وفائی

۲۲۰

تار زلفت چرا بر لاله دیری
نرگس را ناز در دنباله دیری
سری روزی بعشقم در نیاری
که در سر ناز چندین ساله دیری

۲۲۱

مورا نه فکر سودائی نه سودی
نه در دل فکر بهبودی نه بودی
نخواهم جو کنار و چشمه ساران
که هر چشمم هزاران زنده رودی

(۸۰)

۲۲۲

نگارینا دل و جانم ته داری
همه پیدا و پنهانم ته داری
نمیدونم که این درد از که دارم
همین دونم که درمانم ته داری

۲۲۳

غم عالم نصیب جان ما بی
بدرد ما فرغت کیمیایی
رسد آخر بدرمان درد هر کس
دل ما یی که درمانش بلا بی

۲۲۴

ملامم دل پر آتش دیده تر بی
اساس عبشم از خون جگر بی
ته که هرگز نسوته جانت از غیر
کجا از سوته جانانت خبر بی

(۸۱)

۲۲۵

همایونم سر کوهم وطن بی
سیر عالم کرم هر جا چمن بی
نه خون دیرم نه مون دیرم نه سامون
دم مردن پرو بالم کفن بی

۲۲۶

جهان بی وفا زندان ما بی
خار غم قسمت دامن ما بی
صبر ایوب و محنتهای یعقوب
همه گوئی نصیب جان ما بی

۲۲۷

همه بند تنم مانند نی بی
مدامم درد هجرانت ز پی بی
مرا سوز و گدازه تا قیامت
خدا ذونه قیامت تا بکی بی

(۸۲)

۲۲۸

چه خوش بی وصلت آهنگ منک بی
مرا وصل تو آرام دلك بی
زهجرت ای بت شیرین چالاک
دمادم دست حسرت بر سرک بی

۲۲۹

خرم آن دل که از غم بهره ور بی
بآن دل وای کز غم بی خبر بی
به بازار محبت نقد رایج
کسی داره درونش سو ته تربی

۲۳۰

روزم از شو شوم از روز بتر بی
بخت آشفته ام زیر و زبر بی
شو و روز از فراق ناله مو
چو آه بی نوایان بی اثر بی

(۸۳)

۲۳۱

خور آئین چهره ات افروته تری
بجانم تیر عشقت دوته تری
ز چه خال رخت دوتی سیاهه
هر آن نزدیک خوربی سورت تری

۲۳۲

ز آهم هفت گردون پر شرابی
اگر آوا کرم خون جگر بی
ته که از غم دلت هرگز نسویه
کجا از سوته دلها با خبر بی

۲۳۳

هزاران لاله گوین در جهان بی
همه پر مو دهن بر دل گران بی
الاله خوم که خوش تر نک است و خوشبو
سرافراز همه آلالین بی

۲۳۴

شوم ار شام یلدا تیره تر بی
درد دلم زیو دردا بتر بی
همه دردا رسن آخر بدرمون
درمان درد مو خود بی اثر بی

۲۳۵

شوی کان نازنینم از در آئی
گذشته عمرم آنشو بر سر آئی
همه شو دیده مو تا سحرگاه
بود بر راه ته تا خود بر آئی

۲۳۶

پی مرگ نکویان گل نروئی
وگر روئی نه رنگش بی نه بوئی
ز خود رو هیچ حاصل بر نخیزد
بجز بد نامی و بد آبروئی

(۸۵)

۲۳۷

زری چون مونه اندر بوتۀ بی
نه چون موغم بدل اندوتۀ بی
بجز شمعم ببالین همدمی نیست
که یار سوته دل دل سوتۀ بی

۲۳۸

سراهان نشینم تا ته آئی
در شادی بروی موگشائی
آیه روزی بروز مو نشینی
بوینی تا چه سخته بیوفائی

۲۳۹

ز شور انگیزی چرخ و فلک بی
که دایم دیده مو پر نمک بی
دمادم دود آهم بر سما بی
پیایی اشک چشمم بر سمک بی

۲۴۰

مدامم دل پر آذر دیده تر بی
جام عیشم پر از خون جگر بی
زبویت زندگی یابم پس از مرگ
تراگر بر سر خاکم گذر بی

۲۴۱

فلک در قصد آزارم چرائی
گلم گر نیستی خاتم چرائی
ته که باری زدوشم بر نداری
میان بار سر بارم چرائی

۲۴۲

بدریای غمت دل غوطه ور بی
مرا داغ فراق بر جگر بی
به چشمم قطره های اشک خونین
تسوگوئی لاله باغ نظر بی

۲۴۳

دلی نازك مثال شیشه‌ام بی
اگر آهی کشم اندیشه‌ام بی
سرشکم گر بود خونین عجب نی
مو آن دارم که در خون ریشه‌ام بی

۲۴۴

صفا هونم صفا هونم چه جا بی
که هر یاری گرفتم بی وفا بی
شوم یکسر برونم تا بشیراز
که در هر منزل صد آشنا بی

۲۴۵

بنادانی گرفتم کوره راهی
نذونستم که افتادم بچاهی
بدل گفتم رفیقی تا بمنزل
نذونستم رفیق نیمه راهی

۲۴۶

مدامم دل پر از خون جگر بی
مدامم جان حزین بی دیده تربی
نشینم بر سر راهت شو و روز
بود روزی ترا بر مو گذر بی

۲۴۷

سیه بختم که بختم واژگون بی
سیه روزم که روزم تیره گون بی
شدم محنت کش کوی محبت
چزدست دل که یارب غرق خون بی

۲۴۸

چه شویی تو سرم بر بالش آئی
چو نی از استخوانم نالش آئی
شو هجران بجای اشکم از چشم
بمژگان شعله های آتش آئی

(۸۹)

۲۴۹

بجز این مو ندارم آرزوئی
که باشد همدم مو لاله روئی
اگر درد دلم واژم بکوهان
دگر در کوهساران گر نروئی

۲۵۰

دل بی عشق را افسردن اولی
هر که دردی نداره مردن اولی
تنی که نیست ثابت در ره عشق
ذره ذره بآتش سـوتن اولی

۲۵۱

من دل سوته را لایق نزونی
که در دیوان عشّاقت بخونی
هزارون بارم از خونی ببوکم
ز تو زیرا که بحر بیکرونی

(۹۰)

۲۵۲

یقینم حاصله که هرزه گردی
از این گردش که داری بر نگردی
بروی مو به بستی هر رهی را
بدین عادت که داری که ته مردی

۲۵۳

کریمی که مکانش لامکان بی
صفا بخش تمام گلرخان بی
نگهدارنده روز و شو خلق
بهر جنبده روزی رسان بی

۲۵۴

بواجی که چرا ته بیقراری
مگر پرورده باد بهاری
چرا گردی بکوه و دشت و صحرا
بجان ته ندارم اختیاری

(۹۱)

۲۵۵

نه پنداری که بستان خوشترم بی
سرم بوگوی میدان خوشترم بی
چو گلخن تار و تاریکه به چشمم
گلستان بی ته زندان خوشترم بی

۲۵۶

زبیداد فلک یاران امان بی
امان جستن روز آخر زمان بی
اگر پاره کرم جانم بجا بو
که وامو آسمان پر سرگران بی

۲۵۷

ته که نوشم نئی نیشم چرائی
ته که یارم نئی پیشم چرائی
ته که مرهم نئی ریش دلم را
نمک پاش دل ریشم چرائی

(۹۲)

۲۵۸

مو آن اسپیده بازم همدانی
لانه در کوه دارم در نهانی
ببال خود پریم کوهان بکوهان
بچنگ خود کرم نخجیر بانی

۲۵۹

قدم دایم زیار غصه خم بی
چو مومحنت کشی در دهر کم بی
مو هرگز از غم آزادی ندیدم
دل بی طالع موکوه غم بی

۲۶۰

عزیزا مردی از نامرد نائی
فغان و ناله از بیدرد نائی
حقیقت بشنو از پور فریدون
که شعله از تنور سرد نائی

(۹۳)

۲۶۱

کشم آهی که گردون با خبر شی
دل دیوانه‌ام دیوانه ترشی
بترس از سوز آه سوته دلان
که آه سوته دلان کارگرشی

۲۶۲

ز خونی از حیا خوی دیته دیری
دو مژگونی بزهر آمیته دیری
ز جادوئی در آن چاه زنخدان
دل هـروت را آویته دیری

۲۶۳

درو اشکم بدامان ریته اولی
خون دلم ز چشمان رتیه اولی
بکس حرفی ز جور و انواجم
که حرف جور پنهان ریته اولی

(۹۴)

۲۶۴

زنم از بهر یاری گیج و ویجی
شوانم آوه از چشمان بریجی
هر که راز دلش واجه بمردم
یاز دیوانگی بود یا ز گیجی

۲۶۵

دل تو کی ز حالم با خبر بی
کجارحمت باین خونین جگر بی
ته که خونین جگر هرگز نبودی
کی از خونین جگرها با خبر بی

۲۶۶

شوم تاریک و روزم تیره تر بی
بخت آشفته ام زیر و زیر بی
ز مژگان خدنگش خودهام تیر
که نا سورش بهردم تازه تر بی

(۹۵)

۲۶۷

کسی که ره به بیدادم بره نی
خبر بر سر و آزادم بره نی
تمام خوبرویان جمع گردند
کسی که یادت از یادم بره نی

۲۶۸

خدایا دل ز مو بستان بزاری
نمی آیه ز مو بیمار داری
نمیدونم لب لعلت بخوانم
چرا تشنه است با این آبداری

۲۶۹

اگر نامهربانم مهربان بی
چرا از دیدگانم خون روان بی
اگر دلبر بـمو دلدار میشه
چرا در تن مرا نه دل نه جان بی

(۹۶)

۲۷۰

بسوی باغ و بستان لاله و ابی
همه موها مثال ژاله وابی
و گر سوی خراسان کاروانرا
رهانم مو سوی بنگاله وایی

۲۷۱

بدام دلبری دل مبتلا بی
که هجرانش بلا وصلش بلا بی
در این ویرانه جز دلخون ندیدم
نه دل گوئی که دشت کربلا بی

۲۷۲

غم اندر سینه موخانه دیری
چو ویرانه که بوم آشانه دیری
فلک اندر دل مسکین مونه
از این غم هر چه در انبانه دیری

(۹۷)

۲۷۳

الهی ای فلک چون مو زبون شی
دلت هم چون دل مو غرق خون شی
اگر يك لحظه ام بی غم به بینی
یقین دونم کزین غم سرنگون شی

۲۷۴

هر آن کالوند دامان مو نشانی
دامان از هر دو عالم در کشانی
اشک خونین پاشم از راه الوند
تا که دلبر بپایش بر فشانی

۲۷۵

دنیا خوان بی و مردم میهمان بی
امروز لاله بی و فردا خزان بی
سیه چالی کنن نامش نهن گور
بمو واجن که اینت خانمان بی

(۹۸)

۲۷۶

مو هر شام و سحر گویم بگوئی
که جاری گردد از هر گوشه جوئی
موی بیچاره اندر باغ وصلت
هر آنچه لاله کارم خار روئی

۲۷۷

ز دل بیرون به بختم ناله نائی
ز مژگان تر مو ژاله نائی
شوی نایه که مو خوابت بوینم
به بخت مو بچشمم لاله نائی

۲۷۸

شوی نایه کز اشکم دیده تر نی
روزی نایه که خونینم جگر نی
شو و روجم رود با ناله و سوز
تو خوش خفته ز حال موت خبر نی

(۹۹)

۲۷۹

سحر گاهان که بلبل بر گل آئی
اشك چشمم بدامان گل گل آئی
روم در پائی گل افغان کرم سر
که هر سوته دلی در غلغل آئی

۲۸۰

سراسر مال دنیا سوتنی بی^خ
نظر از مال دنیا دوتنی بی
غم و دردی که داری درد دل امروز
برای روز حش اندوتنی بی

۲۸۱

بدنیا هیچ کس کی ماندنی بی
که دامان بر جهان افشاندنی بی
هنی لا تقنطوا خوانی عزیزم
مگر یا ویلتانا نا خواندنی بی

(۱۰۰)

۲۸۲

دل موز آتش غم سوتنی بر
بجانم سور عشق افروتنی بی
گره ناکرده رشته در کفنها
بشاهان و گدایان دوتنی بی

۲۸۳

هر که دردی نداره مرده اولی
دل بی درد عشق افسرده اولی
سحر بلبل زنه آوا به گلبن
که هر که عشق نداره مرده اولی

۲۸۴

دل از دست غمت زیر و زیر بی
دو چشمانم پر از خون جگر بی
هر آن یار عزیزش ناز و ر بی
دلش پر غصه جانش پر شرر بی

(۱۰۱)

۲۸۵

چه واجم هر چه واجم واته شان بی
سخن از بیش و از کم واته شان بی
بدریا مو شدم گوهر بر آرم
هر آن گوهر که دیدم واته شان بی

۲۸۶

شوتارت بوینم خواهش از پی
شده کون و مکان از خلقت حی
حقیقت بشنو از طاهر که گردید
بيك كن خلقت کون و مکان طی

۲۸۷

ز مشک چین سیه تر سنبلیت بی
هزاران دل بقید کاکلت بی
نباشد ناله ام را در دلت راه
ز خارا سخت تر گویا دلت بی

(۱۰۲)

۲۸۸

زمان لاله زاران هفته بی
که فصل نوبهاران هفته بی
غنیمت دان وصال یار جانی
که وصل روی یاران هفته بی

۲۸۹

واته که هر کس که قریش بیشتر بی
دلش از دوری تو ریش تر بی
اگر یکبار مژگان ته وینم
بجانم صد هزاران بیشتر بی

۲۹۰

بمیرم تا ته چشم تر نوینی
شرار آه پر آذر نوینی
چنان از آتش عشقت بسو جم
که از مورنك خاکستر نوینی

(۱۰۳)

۲۹۱

دلم بلبل صفت حیران گل بی
دروزم چون درخت پی بگل بی
خونابه بار دیرم ارغوان وار
درخت نهله بارش خون دل بی

۲۹۲

مواحوالم خرابه گر تو جوئی
جگر بندم کبابه گر تو جوئی
ته که رفتی و یار نو گرفت
قیامت هر حسابه گر تو جوئی

۲۹۳

خیالت میکریم مو گاه گاهی
مصیبت بواگر مو را نخواهی
ته که کردی مو را آلوده در خون
نباشد رنگ بالای سیاهی

(۱۰۴)

۲۹۴

نگار تازه خیز مو کجائی
به چشمان سرمه ریز مو کجائی
نفس بر سینه طاهر رسیده
دم مردم عزیز مو کجائی

۲۹۵

ز خور این چهره ات افروته تری
تیر عشقت بجانم روته تری
مرا اختر بود خال سیاهت
ز مو یارا که اختر سوته تری

۲۹۶

مرا دیوانه و شیدا ته دیری
مرا سرگشته و رسوا ته دیری
نمیدونم دلم دارد کجا جای
همیدونم که دروی جاته دیری

(۱۰۵)

تـغزل

الا تا زار چون تو دلبرستم
سراپا همچو سوته مجمرستم
مو آن سوته دل آتش مزاجم
که دوزخ جزوی از خاکسترستم
نه خورنه خواب دیرم بی ته گوئی
که در تن هر سه مو خنجرستم
جدا از تو بخلد و حور و طوبی
اگر خرسند گردم کافرستم
نبی افسر شاهیم فخری
که این ژولیده مو به ز افسرستم
ز بالینم مه الماس روئی
همه خار و خشک در بسترستم
چو شمعم گر سراندازند صد بار
فروزنده تر و سوزان ترستم
نه کار آخرت کردم نه دنیا

یکی بی سایه نخل و بی برستم
 رخ تو آفتاب و موز حرمان
 یکی پژمرده تن نیلوفر ستم
 سمندروش میان آتش عشق
 یکی پرکنده مرغ بی پرستم
 مویم آن بارور نخل محبت
 که حسرت سایه و رحمت برستم
 نمی گیرد کسم هرگز بچیزی
 در این کشور ز هر کم کمتر ستم
 بیک ناله بسوچم هر دو عالم
 که از سوز جگر خنیاگر ستم
 چرم دایم درین مرز و درین کشت
 که مرغ خوگر باغ و برستم
 منم طاهر که از عشق نگویان
 دلی لبریز خون اندر برستم
 ایضاً۔ له

مو آن مسکین تذرو بی پرستم
مو آن سوزنده شمع بی پرستم
همه در آشیان دیرم نشیمن
در این ویرانه مرغ بی پرستم
بدین مردانگی هستم چنان خوار
نه پنداری که بر سر معجر بستم
دلانا مرده آسایش نه بینی
که موتا جان ندادم و ا نرستم
در این دیرم چنان مهموم و مغموم
تو پنداری چومغ در آذر ستم
ز دوران یکسره مو بهره ام نیست
که روز از روز دیگر بد تر ستم
در این دنیا یتیم بی ته گوئی
چو طفل بی پدر بی مادر ستم
بسان کافر در مؤمنستان
بسان مومن اندر کافر ستم

بمملك عشق روح بی نشانم
بشهر دل یکی صورت پرستم
اگر روزی دو صد بارت بوینم
بجان مشتاق بار دیگر ستم
زبان پهلوی را او ستادم
کتاب عاشقی را مسطر ستم
خدایا عشق طاهر بی نشان بی
که از عشق بتان بی پا سرستم
و مـنـه غـزل
مو آن سوته دل بی پا سرستم
که دل سوته ز عشق دلبر ستم
بدل از لاله رویان داغ دیرم
همه اندر رگ جان نشتر ستم
ز خش تا کرده در دل جلوه از مهر
بخوبی آفتاب خاور ستم
مو آن نخجیر و حشم تیر خورده

که در دام زمانه مضطر ستم
بجز مهرت اگر در دل گزینم
بهفتاد و دو ملت کافر ستم
در این آماج گه دنیای فانی
یکی اشکسته تیر بی پرستم
هموسو جم هموسو جم هموسو ج
بگرمی چون فروزان آذر ستم
منهم طاهر که در خونابه نوشی
محمد را کمیده چاگر ستم
و له ایضاً
دلا در عشق تو صد دفتر ستم
که صد دفتر ز کونین از برستم
منم آن بلبل گل نا شگفته
که آذر درته خاکستر ستم
دلم سوچه ز غصه در بریجه
جفای دوست را خواهان ترستم

مو آن عودم میان آتشتان
که این نه آسمانها مجمر ستم
شد از نیل عم و ماتم دم خون
بچهره خوشتر از نیلوفرستم
درانی الاله در کویش چو گلخن
بداغ دل چو موزان شکر ستم
نه زور ستم که با دشمن ستیزم
نه بهر دوستان یم وز رستم
ز دوران گرچه پربی جام عیشم
ولی بی دوست خونین ساغرستم
دل از آلاله رویان سوته دیرم
از اینان در رگ جان تشترستم
مو از روز ازل طاهر بزادم
از آن رو نام بابا طاهر ستم
دل از آلاله رویان سوته دیرم
از اینان در رگ جان نشترستم

مو از روز ازل طاهر بزاردم
از آن رو نام بابا طاهر ستم
بقیه رباعیات بابا طاهر

۱

دی سبهر گفت که در این چشمک است
کاصطبل تو از زاویهای فلک است
نه آب در آن نه سبزه نه گاه و جو
این جای ستور نیست جای ملک است

۲

کار همه ناله و خروش است امشب
نه صبر پیدا است و نه هوش است امشب
دو شم خوش بود ساعتی پنداری
کفار خوش دلی دوش است امشب

۳

در دست اجل که نیست درمان او
بر شاه و وزیر هست فرمان او را

(۱۱۲)

شاهی که بحکم و شکرمان می خورد
امروز همین خورند کرمان او را

۴

نمیدونم دلم دیوونه کیست
کجا می گردد و در خونه کیست
نمیدونم دل سرگشته مو
اسیر نرگس مستونه کیست

۵

اگر زرین کلاهی عاقبت هیچ
به تخت از پادشاهی عاقبت هیچ
گرت ملك سلیمان درنگین است
در آخر خاك راهی عاقبت هیچ

۶

چو آن شاخم که بارش خوره باشند
چو اون ویرون که گنجش برده باشند
بر آن پیری همی نالم در این دشت

که رودان جوانش مرده باشند

۷

خوراز خورسند رویت شرم دارد
مه نو را برویت آزم دارد
بشهر و کوه و صحرا هر که وینم
زبان دل بوصلت گرم دارد

۸

پسندی خوار و زارم تا کی و چند
پیشون روزگارم تا کی و چند
ز دوشم باری ارباری نگیری
کری سربار بارم تا کی و چند

۹

نهالی کان سر از باغی آرد
ببارش هر کسی دستی در آرد
بیاید کندش از بیخ و از بن
اگر بر جای میوه گوهر بر آرد

(۱۱۴)

۱۰

یکی درد و یکی درمون پسندد
یکی وصل و یکی هجرون پسندد
مواز درمون و درد و وصل هجرون
پسندم آنچه را جانون پسندد

۱۱

دلا خوبون دل خونین پسندند
دلا خون شو که خوبون این پسندند
متاع کفر و دین بی مشتری نیست
گروهی اون گورهی این پسندند

۱۲

دو چشمم درد چشمون تو چیناد
نوا دردی بچشمونت نشیناد
شنیدم رفتیو یاری گرفتی
اگر گوشم شنو چشمم نویناد

(۱۱۵)

۱۳

اگر شیری اگر ببری اگر گور
سرانجامت بود جا درته گور
تنت در گور گردد سفره گستر
بگردن موش و مار و عقرب و مور

۱۴

جدا از رویت ای ماه دل افروز
نه روز از شو شناسم نه شو از روز
وصالت گر مرا گردد میسر
بود هر روز من چون عید نوروز

۱۵

دلا اصلاً نترسی از ره دور
دلا اصلاً نترسی از ته گور
دلا اصلاً نمی ترسی که روزی
شوی بنگاه مار و لانه مور

۱۶

بروی ماهت ای ماه ده و چار
بسرو قدت ای زیبنده رفتار
بجز عشقت خیالی در دلم نی
به یاری نه بوجزته سرو کار

۱۷

بگورستان گذر کردم کم و بیش
بدیدم حال دولتمند و درویش
نه درویشی بخاکی بی کفن ماند
نه دولت مند برد از یک کفن بیش

۱۸

فلک نه همسری داره نه هم کف
بخونریزی کسی اصلا نگفت اف
همیشه شیوه و کارش همینه
چراغ دودمانی را کند پف

(۱۱۷)

۱۹

مرادردنا سوته درمون چه حاصل
مرا مرگ نامونه گریون چه حاصل
بسوته ام گلی الاله بی سر
سر موته کمان یارون چه حاصل

۲۰

حرامم بی ته بو الاله و گل
حرامم بی ته بو آواز بلبل
حرامم بی اگر بی ته نشینم
کشم در پائی گلبن ساغر مل

۲۱

به خنجر گر در آرن دیده گونم
بآتش گر بسوزن استخوانم
اگر بر ناخنونم نی بکوبن
نگیرم دل زیار مهر بونم

(۱۱۸)

۲۲

من اون مسکین بیقدر و برستم
من او سوزنده شمع بی سرستم
نه کار آخرت نه کار دنیا
من اون خشکیده نخل بی برستم

۲۳

بیا تا دست از این عالم بداریم
بیا تای دل از گل برآریم
بیا تا برد باوی پیشه سازیم
بیا تا تخم نیگوئی بکاریم

۲۴

مو آن رندم که عصیان پیشه دیرم
بدستی جام و دستی شیشه دیرم
اگر تو بیگناهی رو ملک شو
مو از حوا و آدم ریشه دیرم

(۱۱۹)

۲۵

دلا از دست تنهائی بجوم
ز آه و ناله خود در فغونم
شوان تار از درد جدائی
کره فریاد مغز استخوانم

۲۶

مو آن محنت کش حسرت نصیبم
که در هر ملك و هر بومی غریبم
نه بو روزی که آبی بر سر من

.....

۲۷

بسر شوق سر کوی ته دیرم
بدل مهر مه روی ته دیرم
بت من کعبه من قبله من
ته ئی هر سو نظر سوی ته دیرم

(۱۲۰)

۲۸

بسر غیر تو سودائی ندیرم
بدل جز تو تمنائی ندیرم
خدا ذونه که در بازار عشقت
بجز چون هیچ کالائی ندیرم

۲۹

غم عشق ته مادر زاد دیرم
نه از آموزش استاد دیرم
خوشم با آنکه از یمن غم نه
خراب آباد دل آباد دیرم

۳۰

بعمر خویشان تا یاد دیرم
ز هجرت ناله و فریاد دیرم
ندارم خاطر شادی بخاطر
همیشه خاطر ناشاد دیرم

(۱۲۱)

۳۱

بغیر ته دگر یاری ندیرم
با غیاری سر و کاری ندیرم
بدکان تو آن کاسد متاعم
که اصلا روی بازاری ندیرم

۳۲

بوره‌ای روی ته باغ و بهارم
خیالت مونس شب‌های تارم
خدا دونه که در دنیا فانی
بغیر عشق ته کاری ندارم

۳۳

ز بخت بد هزار اندیشه دیرم
همیشه ز هر غم در شیشه دیرم
زنا سازی بخت و گردش چرخ
فغان و آه و زاری پیشینه دیرم

(۱۲۲)

۳۴

ز عشقت آتشی در بوته دیرم
دراو آتش دل و خون سوته دیرم
سگت گریانهد بر چشمم ایدوست
بمژگان خاک راهش روته دیرم

۳۵

بوره بوره که دیدار تو وینم
گل و سنبل ز دیدار ته چینم
همین شوقم بدی سالون و ماهون
که در روزی دی با ته نشینم

۳۶

الهی آتش عشقم بجان زن
شرر زان شعله ام بر استخوان زن
چو شمعم بر فروز از آتش عشق
بر آن آتش دلم پروانه سان زن

(۱۲۳)

۳۷

بی ته گلشن بچشم گل خن آيو
واته گل خن بچشم گلشن آيو
گلم ته گلبنم ته گلشنم ته
که با ته مرده را جان بر تن آيو

۳۸

بدل چون يادم از بوم و برآيو
سرشکم بيخود از چشم تر آيو
از آن ترسم من برگشته دوران
که عمرم در غریبی بر سر آيو

۳۹

خوش آن ساعت که يار از درد رآيو
شو هجران و روز غم بر سر آيو
زدل بيرون کنم جانرا بصد شوق
همين واجم که جایش دلبر آيو

(۱۲۴)

۴۰

بی ته هر گه سرم بر بالش آیو
اخستانم (۱) چونی درنالش آیو
زهجرانت بجای اشکم از چشم
ز مژگون شعله‌های آتش آیو

۴۱

امان از اختر شوریده مو
فغان از بخت برگردیده مو
فلک از کینه ورزی کی گذاره
دزه (۲) خون از دل غمدیده مو

۴۲

عزیزون موسم جوش بهاره
چمن پر سبزه صحرا لاله زاره
در این موسم دمی فرصت غنیمت
که دنیای دنی بی اعتباره

(۱۲۵)

۴۳

غمم بی حد و دردم بیشماره
فغان کاین چاره و درمون نداره
خداوندا ندونه ناصح مو
که فریاد دلم بی اختیاره

۴۴

سر سر گشته ام سامون نداره
دل خون گشته ام درمون نداره
بکافر مذهبی دل بسته دیرم

۴۵

الهی سوز عشقم بیشتر که کن
دل ریشم ز دردش ریشتر که
از این غم گر دمی فارغ نشینم
بجانم صد هزاران نیشتر که

۴۶

سرم بالین تنم بستر نداره
بجز شور غمت در سر نداره
نهد دور از ته هر کس سر ببالین
الهی سر ز بالین بر نداره

۴۷

نه هر سوته دلی را ناله آیه
رخسار مو و خور لاله آیه
نسوته دل چه ذونه حال سوته
(۱).....

۴۸

ز بس مهر رخت عالم فروزه
جهان را دل بمهرت سینه سوزه
فلک را شیوه و ایم این چنین بود
که هر جا چشم امیدی بدوزه

(۱۲۷)

۴۹

غم عشقت ز گنج رایگان به
وصال نه ز عمر جاودان به
کفی از خاک کویت در حقیقت
خدا ذونه که از کون و مکان به

۵۰

صدای چاوشان مرده آیه
بگوش آوازه..... آیه (۲)
رفیقون میرون نوبت به نوبت
وای آن روزی که نوبت بر ته آیه

۵۱

چه خوش بی مهربانی هردوسری
که یکسر مهربونی درد سربسی
اگر منجنونی دل شوریده داشت
دل لیلی از آن شوریده تربی

(۱۲۸)



9789647151931

